

انسان باوری و برخی از کارکردهای آن در شعر احمد شاملو

دکتر شاهرخ حکمت¹

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد اراک

سیمین ریاضی

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد اراک

چکیده

شاملو شاعری انکار ناپذیر و اندیشمندی برجسته و از مهم‌ترین رهگشایان شعر معاصر فارسی پس از نیماست. مهم بودن او از یک سو به سبب پدید آوردن نوعی شعر فارسی است که به شعرسپید معروف است و از سویی دیگر به تاثیر کلامی و گفتار او مربوط می‌شود که کمتر شاعری در زمان حیات خود به چنین امکان و موقعیتی دست یافته است. یکی از برجسته‌ترین مشخصه‌های شعر شاملو در حوزه‌ی محتوا و اندیشه، مضامین انسانی و اجتماعی است. صمیمیت شاملو به انسان و عواطف او، نتیجه‌ی مستقیم زندگی و تجربه‌های شخصی اوست. درواقع، هسته‌ی اصلی و مرکزی شعر شاملو، مردم هستند و ارزش‌های انسانی؛ آن هم انسانی آزاد با شور و هیجان و عشق، در مقاله‌ی حاضر، برخی از عناصر انسان باوری در سروده‌های احمد شاملو باز خوانی و بررسی می‌شود.

کلید واژه‌ها:

انسان باوری، شعر معاصر فارسی، احمد شاملو.

1 -Sh-hekmat@iauh.ac.ir

تاریخ پذیرش: 91/1/26

تاریخ وصول: 90/11/10

مقدمه

به یقین، شاملو بیش از همه‌ی شاعران همعصر خود به موضوع انسان در شعر پرداخته و مضمون اصلی بیشتر سروده‌های او را مسائل بشری تشکیل می‌دهد، چرا که او شاعری است انسان محور؛ کسی که درد و رنج شاعرانه‌ی خود را متوجه درک و بیان آلام انسان کرده و در این زمینه، استعداد امیدوار کننده و لایق ستایش نشان داده و تن به آزمایش‌های گوناگون و متنوع سپرده است. او تعهد انسان در برابر جامعه را در والاترین شکل خود تصویر می‌کند؛ هر چند که نوع نگاه او در اغلب موارد، نگاهی اساطیری و حماسی به انسان است. «شاملو شعر خود را در اختیار انسان گذارده است؛ انسانی که فقط در تمامیت قالب انسانی خود می‌گنجد و از هر نوع مرام یا دسته بندی تهدید کننده گریزان است.» (براهنی، 1371: 864)

بدون شک، شعر شاملو از جنس دیگری است. آنچه مهم و تعیین کننده است، جهان‌بینی شاملو به عنوان یک انسان بزرگ و متعهد است؛ جهان‌بینی‌ای که تلاش و مبارزه را می‌ستاید و دشمن کاهلی و تسلیم است. شعر شاملو شعر اعتراض است به هر آنچه ناپسند و غیر انسانی است. بنابراین نخستین چیزی که توجه او را به سوی انسان جلب کرده، مبارزه است و در بطن این مبارزه است که شاملو تعهد و نقش انسان را بیش از امور دیگر زندگی، باز می‌شناسد و با لحنی حماسی از انسان عادی که در برابر ظلم ایستاده اسطوره می‌سازد. او با رویکردی متفاوت نسبت به قدما با مسائلی همچون عشق، آزادی، انسان، فقر و زندگی و حتی مرگ برخورد می‌کند. شاملو ریشه‌ی برخی ناکامی‌های ملت‌ها و نوع بشر را دریافته بود و چراغ به دست، راه را برای ما روشن می‌کرد و همین لزوم بازخوانی اشعار او را که در کمال بلاغت و سادگی ما را به سرچشمه‌های شعور می‌رساند، آشکارتر می‌سازد. «شاملو درد انسان را بیان می‌کند. شاملو انسان عصر خود را می‌سراید. شاملو همه‌ی درد ما را در شعری که از عصاره‌ی جانش تغذیه کرده، می‌چکاند. در شعر خود، همه وجودش را مایه می‌گذارد.» (آزاد، 1374: 79)

در این پژوهش، هدف، گزینش چند مضمون برجسته است که به اثبات انسان باور بودن شاملو و شعرش کمک می‌کند. مفاهیمی که لازمه‌ی پرداخت‌های انسان محوره در آثار هنری است. مفاهیمی که مسائل انسان را بر خلاف اغلب اشعار گذشتگان، درشت

نمایی می‌کند و او را لایق بیشترین توجهات در شعر می‌داند. در شعر شاملو، انسان موجودی معمولی و محدود و ناتوان نیست. انسانی که شاملو خلق می‌کند، موجودی است پیامبر گونه که هم با استبداد و ستم مبارزه می‌کند و هم رهنمود ایستادگی می‌دهد. انسانی که هم مبارز است و هم عاشق. کسی که از پستی جهان و مردمان آن رنج می‌برد؛ اما چون تعهدی عمیق در جان خود حس می‌کند از پا نمی‌نشیند و سرسختانه به پیش می‌رود. او انسان را شایسته‌ی بهترین‌ها می‌بیند:

بر شانه‌ی من کبوتری است که از دهان تو آب می‌خورد
بر شانه‌ی من کبوتری است که گلوی مرا تازه می‌کند
بر شانه‌ی من کبوتری است با وقار و خوب
که با من از روشنی سخن می‌گوید
و از انسان که رب النوع همه‌ی خداهاست

من با انسان در ابدیتی پر ستاره گام می‌زنم . (شاملو، 1382: 219)

"شاعر میان عظمت خاص و عام انسانی در نوسان است و کفّی خاص را سنگین تر می‌کند. زیرا اینان را پاسداران اصلی عظمت و هویت انسانی می‌شناسد." (مختاری، 1378: 293)

در شعر شاملو تعهد انسان در برابر جامعه به اوج خود می‌رسد. او در مجموعه‌ی "هوای تازه" نشان می‌دهد که شاعری است اجتماعی و شعر خود را در خدمت مردم می‌داند و خود را دوستدار انسان‌ها می‌شناسد. او در این مجموعه شاعر غم‌ها نیست و در میان سختی‌ها و تلخی‌ها، ناامیدی به خود راه نمی‌دهد و در "شعری که زندگی است" به شعر شاعران ستاینده‌ی معشوقه می‌تازد و خود را همدرد مردم می‌داند و با اسطوره سازی، "شن چو" جوان خیالی کره‌ای را به نماد مبارزه با سلطه خواهی امریکا تبدیل می‌کند و از اظهار نظر در باب دکتر حمیدی شاعر، هیچ ابایی ندارد.

"در شعر شاملو، قهرمانان نمادین مبارزه و مقاومت، همگی نمادهای انسانی‌اند و حاصل تجربه‌های اجتماعی و انسانی. نمادهای انسانی به سطح تجربه‌ها و عواطف یک فرد یا شهر یا سرزمین یا دوره، مربوط می‌شود و به تجربه‌های زمین و دغدغه‌های این جهانی و وضعیّت انسان زمینی معطوف است." (فتوحی، 1389: 196)

موضوع شعر شاعر

چون غیر از این نبود
تاثیر شعر او نیز چیزی جز این نبود
آن را به جای مته نمی شد به کار زد
در راه‌های رزم
با دست کار شعر
هر دیو صخره را
از پیش راه خلق
نمی شد کنار زد
یعنی اثر نداشت وجودش
فرقی نداشت بود و نبودش
آن را به جای دار نمی شد به کار برد
حال آنکه من
به شخصه زمانی
همراه شعر خویش
همدوش "شن چوی" کره ای
جنگ کرده ام
یک بار هم "حمیدی شاعر" را
در چند سال پیش
بردار شعر خویش
آونگ کرده ام
موضوع شعر امروز

موضوع دیگری است (شاملو، 1382: 141-140)

در ادامه، ادراک انسان باوری شاملو که سرشار از تخیل و زبانی جدید برای بیان دغدغه‌های انسان روزگار خویش است در قالب چند گزاره‌ی مستقل، نشان داده می شود.

الف) انسان و زندگی

یکی از مؤلفه‌هایی که در پررنگ نشان دادن نقش انسان در شعر شاملو تاثیری ویژه

انسان باوری و برخی از کارکردهای آن در شعر احمد شاملو 125

دارد، نوع رویکرد و نگاه او به زندگی است؛ رویکردی که گاهی با کلام و زبان سحرآمیز و حماسی شاعر، مرگ دلیرانه را عین زندگی می‌داند و گاه در لایه‌های زیرین اجتماع، تصویری واقعی و ملموس از زندگی به دست می‌دهد. انسان و زندگی، دو اصل لازم و ملزوم یکدیگرند. اصولی که هیچ کدام بدون دیگری، معنا نمی‌شوند. هنگامی که شاعر برای زندگی ارزشی والا و رفیع قائل است؛ نقش انسان نیز در شعر او به بالاترین حد خود می‌رسد. "منظور شاعر از زندگی، بیشتر بیان دردها و غم‌های اجتماعی و ستیز و مبارزه با دشمن است؛ زیرا شراب و یار و گیسوی معشوق جزو زندگی به حساب نمی‌آیند." (فلکی، 1380: 19-20)

الگوی شعر شاعر امروز

گفتیم زندگی است

او شعر می‌نویسد، یعنی

او دست می‌نهد به جراحات شهر پیر

یعنی او قصه می‌کند به شب

از صبح دلپذیر

او دردهای شهر و دیارش را

فریاد می‌کند

او شعر می‌نویسد، یعنی

او افتخار نامه‌ی انسان عصر را تفسیر می‌کند. (شاملو، 1382: 146)

این گونه است که خود شاعر به روشنی و با صراحت هدف خود را از شعرش بیان می‌کند. او شعری را که در آن خبری از رنج مردمان نباشد، شعر نمی‌داند. هدفش سرودن از زندگی است؛ سرودن از امید در تاریکی شب. دردها و نیاز فریاد زدن آن‌هاست که او را به شعر ارجاع می‌دهد. شاملو شاعری آرمان خواه است که با همه ی تلخ کامی‌ها و شکست‌ها و نومیدی‌ها، ذهنیتش درباره ی کلیت زندگی مثبت و ارزشمند است. زندگی را که بر مبنای تعهد و ارزش آدمی باشد تلخ و نکبت بار نمی‌بیند و همواره به دنبال تعریفی دیگرگون از آن است. "او شعر را به زندگی امروز، نزدیک تر می‌کند و زندگی امروز شهری را تصویرگری می‌کند." (براهنی، 1371: 876)

زندگی دام نیست
 عشق دام نیست
 حتّا مرگ دام نیست
 چرا که یاران گم شده آزادند
 آزاد و پاک....
 ... زندگی با من کینه داشت
 من به زندگی لبخند زدم
 خاک با من دشمن بود
 من بر خاک خفتم،
 چرا که زندگی، سیاهی نیست
 چرا که خاک، خوب است. (شاملو، 1382: 209)

پندار و تخیل شاعرانه، آن جا که توان دیدن تلخی و وحشتناکی واقعیت را ندارد، زندگی را در رویاها و امیدها ادامه می‌دهد؛ چرا که بدون امید، انسان و زندگی هر دو از دست رفته‌اند. از این رو در ذهن شاعر، زندگی اهمیت می‌یابد:

آری در مرگ آورترین لحظه‌ی انتظار
 زندگی را در رویاهای خویش دنبال می‌گیرم
 در رویاها و
 در امیدهایم. (شاملو، 1382: 470)

شاملو خود درباره‌ی زندگی می‌گوید: "رنج من زندگی من است؛ رنج من زندگی ماست و احساس تند من برای من کافی است. من واسطه‌ای میان دنیای شعر و دنیای منطقم؛ و شعر من روزه‌ای است که شما را به دنیای عواطف پا در گریز تری، ورود می‌دهد. شعر من زندگی نهانی تری، زندگی آنی تری را بازگو می‌کند." (روشنگر، 1369: 37) و این چنین است که در شعر شاملو، هر تصویر، یک زخم، هر واژه یک درد و هر جمله یک فریاد است.

ب) انسان و عشق

عشق از دیگر مواردی است که در شعر شاملو جایگاهی ویژه دارد و طبیعتاً چگونگی رو به رو شدن با این مقوله است که شاعر را از دیگران، متمایز می‌کند. عشق، همواره در

ادبیات جایگاه و اهمیتی خاص داشته است. در شعر شاعران کهن، عشق همواره با تشبیه‌ها و استعاره‌های زیبا منحصرأ برای معشوق توصیف می‌شد. گهگاه گفتاری بود که در فضایی خیالی و مجرد از جهان مادی، تصویر می‌شد و عشق انسانی در فضایی غیرواقعی، نمایش داده می‌شد. "در شعر شاملو، عشق به زن، مرتبه‌ای دیگر می‌یابد. در شعر شاملو، زن دیگر جنس دوم یا وجودی فروتر نیست که در خدمت مرد یا ابزاری برای لذت جویی یا بارآوری باشد. (فلکی، 1380: 169)

جز عشقی جنون آسا

هر چیز این جهان شما جنون آساست

جز عشق به زنی

که من دوست می‌دارم (شاملو، 1382: 352)

در اینجا شاعر با لحنی معترض و طغیان‌گرانه همه چیز این گونه زیستن را جنون آسا برمی‌شمرد به جز عشق، صفتی را هم که برای این عشق بر می‌گزیند، جنون آساست. شاید کسی نداند مجنون در چه زمانی، کجا و چگونه زندگی می‌کرد. تنها صفتی که از مجنون به یاد می‌آوریم، عاشق بودن است. به قول شاملو او خود عشق است و آنقدر غیر واقعی و سیال که گویی هیچ گاه وجود خارجی نداشته است و یا در جهانی دیگر به سر می‌برد. گویا مجنون، تجسم یافته‌ی یک صفت است نه یک انسان، یک احساس خاص است و تنها برای او کالبدی به نام انسان تعریف شده است. اما در شعر شاملو عاشق یک انسان عادی است. انسانی که از کوچه عبور می‌کند و انسانی که سرسختانه درگیر زندگی است. عاشق در شعر شاملو، غمی بزرگ ترو ملموس‌تر از مجنون دارد. عاشقی که هم عاشق معشوق است و هم عاشق همه‌ی خوبی‌ها، برای همه‌ی انسان‌ها. شاملو از عشق به گونه‌ای دیگر سخن می‌گوید:

مرا تو بی سببی نیستی

به راستی

صلت کدام قصیده‌ای

ای غزل؟

ستاره باران جواب کدام سلامی

به آفتاب

از دریچه‌ای تاریک؟
 کلام از نگاه تو شکل می‌بندد.
 خوشا نظر باز یا که تو آغاز می‌کنی.
 پس پشت مرد مکانت
 فریاد کدام زندانی است
 که آزادی را
 به لبان برآماسیده
 گل سرخی پرتاب می‌کند؟
 ورنه این ستاره بازی

حاشا چیزی بدهکار آفتاب نیست. (همان ، 722)

این شعر یکی از انسان گرایانه‌ترین اشعار عاشقانه‌ی شاملوست. شاعر به سراغ مضامینی برای توصیف عواطف عاشقانه اش می‌رود که می‌توان به جرأت گفت در گذشته هرگز چنین تجربه‌ای تکرار نشده است. شعری که مملو از احساسات انسانی و یکی از بهترین مصادیق انسان محور بودن شعر شاملو ست. او برخلاف آنچه شاعران گذشته از عشق و معشوق توصیف می‌کردند به جای تشبیهاتی همچون نرگس برای چشم، چنین تعبیری می‌آورد: پس پشت مرد مکانت/ فریاد کدام زندانی است/ که آزادی را به لبان برآماسیده گل سرخی پرتاب می‌کند؟ و این گونه حتی در یک قطعه‌ی عاشقانه، مخاطب را به درد انسانی دیگری ارجاع می‌دهد که همان فقدان آزادی است و از چنین تصویری به نوعی مظلومیت در نگاه معشوق می‌رسد. «در کمتر شعری است که شاملو را غرق در بی خبری عشق، از ترسیم تیرگی محیط، غافل ببینیم. حتی بوسه از معشوق او را به یاد بوسه‌هایی می‌اندازد که یاران با دهانِ سرخ زخم‌های خویش بر خاک نهاده‌اند:

نخستین بوسه‌های ما، بگذار
 یادبود آن بوسه‌ها باد
 که یاران
 با دهان سرخ زخم‌های خویش
 بر زمین ناسپاس نهاده‌اند

عشق تو مرا تسلّا می‌دهد

نیز وحشتی

از آن که این رمه آن ارج نمی‌داشت که من

تورا نشناخته بمیرم .

شعرهای عاشقانه‌ی شاملو در شمار زیباترین شعرهای عاشقانه در زبان و ادب فارسی است. این زیبایی یکی به خاطر تصویرهای تازه و بکر آن است و دیگر به خاطر بازتاب عاطفی ویژه‌ی آن. «پور نامداریان ، 1381: 131)

ج) انسان و امید

در شعر آرمان خواهانه‌ی شاملو، در جایی انسان دلیرانه به قلب ظلم می‌تازد و در جایی از زندگی و انسان‌های دیگر دلسرد می‌شود؛ اما در این نومیثی‌های گذرا، هرگز امید خود را از دست نمی‌دهد؛ چرا که انسان بی‌امید، دیگر انسان نیست. "البته نومیثی و تردید برای شاملو گذرگاه است نه انتهای راه. پس برای زهر هراس و یأس به جستجوی پادزهری برمی‌آید. جستجو و یافتن یقین البته جانفرساست؛ با این همه شاعر در تلاش خود به جایی می‌رسد که... انسان را به جایگاه واقعی او هدایت کند." (دستغیب ، 1385: 70)

نه هرگز شب را باور نکردم

چرا که

در فراسوهای دهلیزش

به امید دریچه‌ای

دل بسته بودم. (شاملو، 1382: 444)

دنیای شعری شاملو با حضور شایسته‌ی انسان، شکوهمند است؛ انسانی که گاهی دردمندانه در هم می‌شکند، اما هیچگاه امید به رهایی را از دست نمی‌دهد.

پر پرواز ندارم اما

دلی دارم و حسرت درناها

و به هنگامی که مرغان مهاجر

در دریاچه‌های ماهتاب

پارو می‌کشند،

خوشا رها کردن و رفتن
 خوابی دیگر به مردابی دیگر
 خوشا ماندابی دیگر
 به ساحلی دیگر
 به دریایی دیگر
 خوشا پرکشیدن، خوشا رهایی

خوشا اگر نه رها زیستن، مردن به رهایی. (همان ، 545)

غرق شدن در تخیل شاعرانه و پناه بردن به فضای شعر، این امکان را به شاعر می‌دهد که از دست تنگناها و اضطراب‌ها و تلخکامی‌های دنیای واقعی برای مدّتی رهایی یابد. شعر شاملو از آن رو ماهیتی انسان‌باورانه دارد که تصویری واقعی از احساسات انسان را نشان می‌دهد. همان‌طور که یک انسان تلاش می‌کند تا تن به هر خفتی ندهد و سر سخته‌ای در برابر بیداد اعتراض کند و دیگران را نیز تهییج می‌کند، همان‌طور هم پس از روبه‌رو شدن با مشقات طاقت‌فرسا و به دام تنگنای رنج آور افتادن نومید می‌شود و نومیدی هم چون شکی عمیق در جانش می‌پیچد:

در مرز نگاه من
 از هرسو
 دیوارها بلند
 دیوارها
 چون نومیدی
 بلند است
 آیا درون هر دیوار
 سعادت هست؟
 و سعادت مندی
 و حسادت؟
 که چشم اندازه‌ها
 از این گونه

مشبک است

و دیوارها و نگاه

در دوردست‌های نومیدی

دیدار می‌کنند.

و آسمان زندانی است

از بلور؟ (همان ، 590)

آن جا که دیوارهای بلند را از هر سو می‌بیند و با تمام وجود می‌خواهد در درون هر دیوار سعادت‌ی باشد؛ اما هرچقدر که این شک عمیق باشد و آزار دهنده در درون او ایمانی است خدشه ناپذیر به امید:

روزی ما دوباره کیوت‌هایمان را پیدا خواهیم کرد.

و مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت

روزی که کمترین سرود

بوسه است

و هر انسان

برای هر انسان

برادری است.

روزی که دیگر درهای خانه شان را نمی‌بندند

قفل افسانه‌ای است

و قلب برای زندگی بس است..... (همان ، 207)

هر چند که می‌توان این شعر را این گونه تفسیر کرد که شاعر آرزویی دست نیافتنی را توصیف می‌کند، اما شیوه‌ی این توصیف و لحن و زبان شعر، باوری راستین، استوار و عمیق را در جان شاعر نشان می‌دهد؛ هر چند که شاعر رسیدن به آن روز را در طول عمر خویش باور ندارد اما آنقدر مصمم و باورمند است که حتی پس از مرگ نیز به انتظار چنین روزی می‌نشیند.

...و من آن روز را انتظار می‌کشم

حتی روزی

که دیگر

نباشم. (همان، 208)

شاعر بدین گونه باور خویش را به امید و امیدواری، ابدی و مانا می‌کند و همه چیز را با مرگ پایان یافته نمی‌بیند. این حرف شاعری است که دیری با درد مندی زیسته است اما قلبش امیدوارانه می‌تپد.

« وقتی امید بهبودی و پیروزی وجود دارد، شعر شاملو سرشار از شور و هیجان و شادی است و این لحظه‌های شادی و امید، که متأسفانه اندک و انگشت شمار است، بعضی از زیباترین شعرهای شاملو را به وجود آورده است که در رگ‌هایش شور و شوقی چنان جنون آسا موج می‌زند که خاموشی و افسردگی و یأس را نیز به نعره و فریاد و رقص و پایکوبی وامی‌دارد:

شکوهی در جانم تنوره می‌کشد

گویي از پاک‌ترین هوای کوهستانی

لبالب

قدحی درکشیده ام

در فرصت میان ستاره‌ها

شلنگ انداز

رقص می‌کنم

دیوانه

به تماشای من بیا! « (پور نامداریان، 1381: 113-114)

د) انسان و فقر

در شعر شاملو، فقر نوعی تیرگی است که بر زندگی انسان سایه می‌گسترده و شاعر هرگز روحیه‌ی مال اندوزی را تأیید نمی‌کند، اما فقر را نیز مذموم می‌شمارد. فقر در شعر او ظلمی است که بر انسان تحمیل می‌شود و او را از پرداختن به تعهدهایش و تمامی خوبی‌ها محروم می‌کند:

دریغا که فقر ممنوع ماندن است

از توانایی‌ها به هیأت محکومیتی (شاملو، 1382: 625)

فقراز نظر شاعر، صرفاً محدودیتی مادی نیست و یا همان تعریف کهنه که منجر به دست نیاز دراز کردن در برابر دیگران می‌شود. فقر، ممنوع ماندن از توانایی‌هاست؛ هنگامی که انسان می‌تواند بشکند و بشکوفاند، گرفتارشدن در مردابی ملال آور است:

به خفت از خویش تاب نظر کردن در آینه نبود

احساس می‌کردم که هر دینار

نه مزد شرافتمندانه‌ی کار

که به رشوت، لقمه‌ای است گلوگیر

تا فریاد برنیارم

از رنجی که می‌برم

از دردی که می‌کشم. (همان، 627)

بر اثر فقر انسان از اصل خویش و از تعهد خویش باز می‌ماند؛ انسانی که می‌بایست حضورش آبادانی باشد، ضعیف و ضعیف تر می‌شود و توان فریاد زدن در او می‌میرد.

"حیات برای شاملو یعنی مبارزه؛ مبارزه با فقر، مبارزه با گرسنگی، مبارزه با نادانی، مبارزه با خودکامگی، مبارزه با تحجر، مبارزه با قشری‌گری و مبارزه با گردنکشان تاریخ." (آزاد، 1374: 183)

فقر محرومیت از توانایی‌هاست؛ دوست داشتن نیز یکی از توانایی‌های انسان است؛ نوعی توانایی که باعث بلوغ و تکامل انسان می‌شود و انسان را بهتر می‌شناساند و تعریف می‌کند. یکی از آثار مخرب و خوف‌انگیز فقر، از بین بردن چنین احساس زیبایی در قلب انسان است:

از دست‌های گرم تو

کودکان توأمان آغوش خویش

سخن‌ها می‌توانم گفت

غم نان اگر بگذارد.....

چشمه ساری در دل و

آبشاری در کف

آفتابی در نگاه و

فرشته‌ای در پیراهن

از انسانی که تویی
قصه‌ها می‌توانم کرد
غم نان اگر بگذارد. (شاملو، 1382: 548)

ه) انسان و مرگ

مرگ نیز از موضوعاتی است که شاملو بسیار آن را دستمایه‌ی شعر خود کرده است. انسان متولد می‌شود، زندگی می‌کند، عشق می‌ورزد، مبارزه می‌کند و در نهایت می‌میرد. مرگ همواره در زندگی انسان موضوعی پر اهمیت و قابل توجه بوده است و در اشعار بسیاری از شاعران به آن اشاره شده است؛ اما چگونگی پرداختن به این نکته است که اهمیت دارد. شاملو در چگونگی پرداختن به مرگ، باز هم به سراغ انسان و وفاداری او به خوبی‌ها و زیبایی‌ها می‌رود.

"شاعر مرگ را به مثابه آینه می‌بیند. با خود نجوا می‌کند که وقتی مرگ هست چه بهتر که انسان با آراستگی و پاکی به پیشواز مرگ برود. چرکین نباشد، آلوده نباشد، ستم نکرده باشد، تزویر نکرده باشد... شاملو شاعری است که با خلاقیت خود به مرگ دهن کجی کرده است. خلاقیت، راز و رمز جاودانگی انسان است و شاملو این خلاقیت را در خود شناخته است و خواسته است تا آن را در برابر استعداد مرگ، به مصاف بگذارد." (آزاد، 1374: 321-320)

نه به خاطر آفتاب نه به خاطر حماسه
به خاطر سایه‌ی بام کوچکش
به خاطر ترانه‌ای کوچکتر از دست‌های تو
نه به خاطر جنگل‌ها نه به خاطر دریا
به خاطر یک برگ
به خاطر یک قطره
روشن تر از چشم‌های تو
به خاطر آرزوی یک لحظه من که پیش تو باشم
به خاطر دست‌های کوچک در دست‌های بزرگ من

و لب‌های بزرگ من
بر گونه‌های بی گناه تو،
(شاملو، 1382: 232)

آنچه از نظر شاعر در این شعر اهمیت دارد خواسته‌ای است که انسان در راه دستیابی به آن جان می‌بازد. شاعر دلیل مرگ یک انسان را، نه چیزهای بزرگ و حماسی که به خاطر دست‌های کوچک یک کودک می‌بیند و آن را تقدیس می‌کند، مرگی که به دلیل ایستادگی در برابر ستم، پدید می‌آید؛ برای دستیابی به هر چیز کوچک و پاک. نگاهی این چنین انسانی، از کسی بر می‌آید که همواره در ذهن و شعر خود از انسان، تصویری متعالی و آرمانی دارد.

هرگز از مرگ نه‌راسیده ام
اگر چه دستا نش از ابتذال شکننده تر بود
هراس من - باری -
همه از مردن در سرزمینی است
که مزد گورکن
از بهای آزادی آدمی
افزون باشد (همان، 460)

کسی که هراسی از مرگ به دل راه نمی‌دهد، اگر در جایی بمیرد که آزادی وجود داشته باشد؛ جایی که انسان رعایت شود؛ مرگ یک پایان خوش است. "اما لطف کلام در این است که اگر چنین آزادی در سرزمینی تحقق نیابد بهترین گزینه همان مرگ است.." (شمیسا، 1383: 636)
و مرگ پایان همه چیز نیست و انسان تا بدان مایه به قدرت می‌رسد که حتی می‌تواند مرگ را نیز شکست دهد.

تو نمی‌دانی غریو یک عظمت
وقتی که در شکنجه یک شکست نمی‌نالد
چه کوهی است!
تو نمی‌دانی نگاه بی مژه ی محکوم یک اطمینان
وقتی که در چشم حاکم یک هراس خیره می‌شود

چه دریایی است !

تو نمی‌دانی مردن

وقتی که انسان مرگ را شکست داده است

چه زندگی است!

(شاملو، 1382: 62)

در چنین موقعیت دلیرانه و عصیان گرانه‌ای است که مرگ پس از ایستادگی و طغیان در برابر ظلم ، خود ، زندگی است برای انسان و این‌ها همه، مختصات و ویژگی‌هایی است که انسان را از نظر شاعر، لایق و سزاوار بهترین‌ها می‌سازد. نگاه شاملو به مرگ همواره این چنین نیست ، زندگانی او با دردها و رنج‌های بی شماری نیزگرفته خورده است:

من مرگ را زیسته‌ام

با آوازی غمناک

غمناک

و به عمری سخت دراز و سخت فرساینده

دردا

دردا که مرگ

نه مردن شمع و

نه بازماندن ساعت است ...

نه لیموی پر آبی که می‌مکی

تا آن چه به دور افکندنی است

تفاله‌ای بیش نباشد.

تجربه‌ای است غم انگیز

به سال‌ها و به سال‌ها و به سال‌ها..

(همان ، ص 534)

در این جا او از زندگی خود وام می‌گیرد و مرگی را که بر اثر بروز رنج‌ها و دردها و دیدن مرگ عزیزان تجربه کرده تصویر می‌کند. مرگی که به ادعای خودش با آن زیسته و حال، آن گونه مرگ را تجربه‌ای غم انگیز می‌داند. در جای دیگر از نظر شاملو مرگ رابطه‌ی

انسان باوری و برخی از کارکردهای آن در شعر احمد شاملو 137

مستقیمی با نوع زندگی آدمی دارد. آن جا که زندگی همراه با ننگ و ذلت به پایان می‌رسد، مرگ نیز ننگین و تلخ می‌گردد و آنجا که انسان پاک زندگی می‌کند، مرگ نیز شریف و پاک خواهد بود:

گر بدین سان زیست باید پست

من چه بی شرمم اگر فانوس عمرم را به رسوایی نیاویزم

بر بلند کاج خشکِ کوچه‌ی بن بست

گر بدین سان زیست باید پاک

من چه ناپاکم اگر نشانم از ایمانِ خود، چون کوه

یادگاری جاودانه، بر ترازِ بی بقایِ خاک. (همان، 173)

شاملو هر چند مرگ را بزرگ می‌داند و اهمیت آن را هم در بزرگیش؛ اما اعتقاد دارد که نباید به مرگ اندیشید بلکه باید همواره در رؤیای زندگی بود و تلاش کرد که زندگی هدفمندی را پی گرفت.

"من عشق را سرودی کردم

پر طبل تر ز مرگ ... پر طبل تر از حیات

من مرگ را سرودی کردم

و این نمایی است دیگر از آن توان که به پشتوانه‌ی آن، میزان نیروی انسانی خود و کیفیت تلاش‌های زندگی خویش را در دوره‌های مختلف از ابتدا تا کنون دنبال می‌کند و ایستادن در برابر مرگی که از حیات پر طبل تر است. ("حقوقی، 1371: 307-308)

من شاملو در مرتبه‌ای است که در مقابل مرگ فروتنی می‌کند. شاید علت آن است که در مقابل مرگ ما را یارای ایستادن و تاب نیست. "پس با مرگ سر کنیم که حیات ما در این ماندن و بودن با مرگ است:

باید استاد و فرود آمد

بر آستان دری که کوبه ندارد

چرا که اگر به گاه آمده باشی دربان به انتظار توست

و اگر بی گاه،

به در کوفتنت پاسخی نمی‌آید. " (آزاد، 1374: 320)

نتیجه

شعر شاملو، نشانه‌ی احترام به ارزش‌های انسانی و دوستی با عشق است. شعری که تبلور احساسی نو، تصویری تازه و خلاق از وسعت وارستگی و آزادگی است. شاملو همواره به انسان‌ها نظر دارد و از رنج و شادی مردم فارغ نیست. از "درد مشترک" سخن می‌گوید و انسان شایسته برای او چه مرد و چه زن هرگز تفاوتی ندارد. گاهی آن چنان شکوهمندانه از امید و آرزو می‌گوید و آن چنان یأس را می‌رماند که خواننده‌ی شعر او با دریافت شخصی خویش، احساس قدرت، هیجان و شورانگیزی دارد. در نظر او، ممنوع بودن از توانایی‌ها فقر واقعی است و با سرکشی و اعتراض فقر موجود را نمی‌پذیرد و می‌خواهد الگوی جدیدی خلق کند اگر "غم نان بگذارد". همان گونه که از زندگی سخن می‌گوید از مرگ هم نکته می‌سراید و زندگی و مرگ برای او تفکیک ناپذیر است. عشقی که شاملو به زن یا معشوق دارد، تداوم همه‌ی حقوق و ارزش‌های انسانی زن است نه اندیشه‌ای واپس‌گرایانه و مبتنی بر جنس دوم بودن یا ضعیف بودن زن. عاشقانه‌های او، تقدیس عشق در بستری از نقد زندگی و جریانات اجتماع است. بی سبب نیست که شعر او را بهترین نماینده‌ی شعر امروز فارسی، مبلغ آزادی و سخنگوی تمام عیار انسانیت نام نهاده‌اند.

_____ انسان باوری و برخی از کارکردهای آن در شعر احمد شاملو 139

کتابنامه

- آزاد، پیمان. 1374. *در حسرت پرواز* (حکایت نفس در شعر احمد شاملو و سهراب سپهری). تهران: هیرمند. چاپ اول.
- براهنی، رضا. 1371. *طلا در مس*. ج دوم. تهران: ناشر نویسنده. چاپ اول.
- پاشایی، ع. 1382. *نام همه‌ی شعرهای تو* (زندگی و شعر شاملو). تهران: ثالث. چاپ دوم.
- _____. 1377. *انگشت و ماه* (خوانش نه شعر احمد شاملو). تهران: انتشارات نگاه. چاپ اول.
- پورنامداریان، تقی. 1381. *سفر درمه* (تأملی در شعر احمد شاملو). تهران: نگاه. چاپ دوم.
- جواهری گیلانی، محمدتقی (شمس لنگرودی). 1378. *تاریخ تحلیلی شعر نو*. تهران: مرکز. چاپ دوم.
- حریری، ناصر. 1385. *درباره‌ی هنر و ادبیات* (گفتگوی حریری با شاملو). تهران: نگاه. چاپ پنجم.
- حقوقی، محمد. 1377. *ادبیات امروز ایران* (نظم). تهران: قطره. چاپ دوم.
- _____. *شعر زمان ما* (1) احمد شاملو. تهران: نگاه. چاپ سوم.
- داد، سیما. 1383. *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. تهران: مروارید. چاپ دوم.
- دستغیب، عبدالعلی. 1385. *شاعر عشق و سپیده دمان* (نقد و تحلیل اشعار شاملو). تهران: آمیتیس. چاپ اول.
- مصاحب، غلامحسین. 1387. *دایرةالمعارف فارسی* (به سرپرستی). تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی. چاپ پنجم.
- روشنگر، مجید. 1369. *از نیما تا بعد* (برگزیده‌ای از شعر امروز ایران به انتخاب فروغ-فرخزاد). تهران: مروارید. چاپ ششم.
- سید حسینی، رضا. 1387. *مکتب‌های ادبی*. ج پانزدهم. تهران: نگاه. چاپ اول.
- شاملو، احمد. 1382. *مجموعه آثار*. تهران: نگاه. چاپ چهارم.
- شمیسا، سیروس. 1383. *راهنمای ادبیات معاصر*. تهران: میترا. چاپ اول.
- علی پور، مصطفی. 1377. *ساختار زبان شعر امروز*. تهران: فردوس. چاپ اول.

- فتوحی ، محمود. 1389. *بلاغت تصویر*. تهران: سخن. چاپ دوم.
- فلکی ، محمود. 1380. *نگاهی به شعر شاملو*. تهران: مروارید. چاپ اول
- کادن ، جان آنتونی. 1380. *فرهنگ توصیفی ادبیات و نقد*. ترجمه‌ی کاظم فیروزمند. تهران: شادگان چاپ اول.
- مختاری، محمد. 1378. *انسان در شعر معاصر*. تهران: توس. چاپ سوم .
- میرصادقی، جمال و میمنت میرصادقی (ذوالقدر) . 1388. *واژه نامه‌ی هنرد/استان نویسی*. تهران: کتاب مهنار.
- یاحقی ، محمدجعفر. 1388. *جویبار لحظه‌ها*. تهران: جامی. چاپ یازدهم .